

پیرامون اشاره^۱

نوشته پ.ف. استراوسون^۲
ترجمه رضا محمدزاده

یک

ما معمولاً عبارتهای معینی را برای ذکرکردن یا اشاره کردن به برخی اشخاص خاص یا شیء واحد یا حادثه یا مکان یا عمل خاص به کار می‌بریم و این کار را در ضمن عملی انجام می‌دهیم که آن را ارائه حکمی درباره فرد، شیء، مکان، رویداد یا عملی توصیف می‌کنیم. من این شیوه کاربرد عبارات را (از این پس) «کاربرد اشاره‌ای انحصاری»^۳ خواهم نامید. اقسام عباراتی که غالباً به این شیوه به کار می‌روند عبارت‌اند از: ضمائر اشاره‌ای مفرد («این» و «آن»)^۴، اسامی خاص (به عنوان مثال «ونیز»، «ناپلئون»، «ژان»)، ضمائر مفرد شخصی و غیرشخصی («او»، «من»، «شما»، «آن»)^۵، عباراتی که با حرف تعریف و سپس اسم مفرد مقید یا غیرمقید شروع می‌گردد (مثل عبارتهای: The King of France، The old man، The Table). هر عبارتی از اقسام فوق می‌تواند برای آنچه از دیرباز تحت عنوان «جمله موضوعی - محمولی مفرد»^۶ (جمله شخصی) شناخته شده است، موضوع واقع شود. این نحوه وقوع چنین عباراتی، در واقع نشانگر نوع کاربردی است که درصدد بحث از آن هستم. من نمی‌خواهم بگویم عباراتی که به اقسام فوق تعلق دارند هیچ کاربرد دیگری غیر از آنچه من در مقام بحث از آن هستم ندارند؛ برعکس، روشن است که آنها کاربردهای دیگری هم دارند. معلوم است هر که جمله «نهنگ یک پستاندار است» را اظهار کند واژه «نهنگ» را به گونه‌ای کاملاً متفاوت از شخصی به کار برده که به طور جدی جمله «نهنگ با کشتی برخورد کرد» را اظهار کرده است. در جمله اول، گوینده به چیزی اشاره نمی‌کند اما روشن است که گوینده جمله دوم به یک نهنگ معین اشاره می‌کند. اگر بگویم: «ناپلئون بزرگترین سرباز فوانسوی بود»، واژه «ناپلئون» را برای اشاره به یک فرد معین به کار برده‌ام. در حالی که

عبارت «بزرگترین سرباز فرانسوی»^۸ را برای اشاره به یک شخص معین به کار نبرده‌ام. بلکه مراد من از آن بیان چیزی است دربارهٔ شخصی که قبلاً او را مورد اشاره قرار داده‌ام. طبیعی است گفته شود که با کاربرد چنین جمله‌ای دربارهٔ ناپلئون سخن گفته‌ام و آنچه در مورد او اظهار کرده‌ام آن است که او بزرگترین سرباز فرانسوی است. البته می‌توانستم از عبارت «بزرگترین سرباز فرانسوی» برای اشاره به یک شخص خاص استفاده کرده، مثلاً بگویم: «بزرگترین سرباز فرانسوی در تبعید جان سپرد».^۹ بنابراین حداقل برخی از عباراتی که به اقسام یادشده تعلق دارند می‌توانند کاربردهایی داشته باشند غیر از آنچه درصدد بحث از آن هستم. همچنین نمی‌خواهم بگویم که در هیچ جمله‌ای نمی‌توان بیش از یک عبارت را، به گونه‌ای که مقصود من از این بحث است، مورد استعمال قرار داد؛ بلکه برعکس، معلوم است که چنین عبارتی را می‌توان بیش از یک بار در جمله استعمال کرد. برای مثال، طبیعی است اگر جمله «نهنگ به کشتی برخورد کرد»^{۱۰} به گونه‌ای جدی به کار رود. در این جمله با کاربرد «نهنگ» و «کشتی» مطلبی را دربارهٔ دو چیز معین بیان کرده‌ام: یکی نهنگ معین و دیگری کشتی خاص. و با هریک از این دو عبارت به شیء معینی اشاره کرده‌ام. به تعبیر دیگر هریک از این دو عبارت را به شیء اشاره‌ای انحصاری به کار برده‌ام. البته در این بحث توجه خویش را تنها به مواردی معطوف کرده‌ام که یک عبارت با چنین شیوه‌ای^{۱۱} موضوع دستوری یک جمله واقع می‌شود. من می‌پذیرم که تئوری راسل در مورد وصفهای خاص که آخرین قسم از اقسام فوق را تشکیل می‌دهد (یعنی عباراتی به شکل «شیء یگانه‌ای که چنین و چنان است»^{۱۲}) هنوز به صورتی شایع در نزد منطق‌دانان به عنوان تحلیل صحیح از نحوهٔ کاربرد چنین عبارتی در زبان عادی مورد قبول است. هدف من آن است که در وهلهٔ اول نشان دهم این تئوری پذیرفته‌شده موجب بروز اشکالاتی اساسی می‌شود.

آیا تئوری راسل درصدد پاسخگویی به چه پرسش یا پرسشهایی پیرامون عبارتهایی است که ساخت «شیء یگانه‌ای که چنین و چنان است» را دارند؟ من معتقدم که یکی از این سؤالات پرسشی است که می‌توان آن را به نحو زیر توضیح داد:

فرض کنید شخصی جملهٔ «پادشاه فرانسه عاقل است»^{۱۳} را در زمان حال بیان کند. هیچ‌کس نخواهد گفت جمله‌ای که این شخص اظهار کرده بی‌معناست. همه قبول می‌کنند که این جمله، معنادار است. اما هرکسی می‌داند که در حال حاضر پادشاهی در فرانسه وجود ندارد. یکی از سؤالاتی که تئوری راسل برای پاسخگویی به آنها طرح شد این است که چگونه جملهٔ «پادشاه فرانسه عاقل است» حتی در زمانی که چیزی وجود ندارد که پاسخگویی وصفی باشد که این جمله مشتمل بر آن است، یعنی وقتی چیزی نیست^{۱۴} که پاسخگویی وصف «پادشاه فرانسه»

باشد، می‌تواند دارای معنا باشد؟ و یکی از اسبابی که موجب گردید برای راسل پاسخ صحیح به این پرسش اهمیت پیدا کند آن بود که برای وی مهم بود نشان‌دهنده پاسخ دیگری که ممکن است به این سؤال داده شود غلط است. پاسخی را که وی اعتقاد به نادرستی آن داشت و می‌خواست جایگزین درستی برای آن فراهم کند می‌توان به عنوان نتیجه در استدلال مغالطی ذیل نشان داد. اجازه دهید جمله «پادشاه فرانسه عاقل است» را جمله S بنامیم. اولین استدلال چنین است:

- (۱) عبارت «پادشاه فرانسه» موضوع جمله S است.
- (۲) پس اگر S یک جمله معنادار باشد، S جمله‌ای است درباره پادشاه فرانسه.
- (۳) اگر به هیچ نحوی پادشاه فرانسه وجود نداشته باشد، جمله مزبور درباره چیزی نیست و لذا درباره پادشاه فرانسه نیز نیست.

بنابراین:

(۴) چون S معنادار است باید به نحوی پادشاه فرانسه وجود (یا تحقق) داشته باشد. ۱۵ و استدلال دوم چنین است:

- (۱) اگر S معنادار باشد، یا صادق است یا کاذب. ۱۶
- (۲) جمله S صادق است اگر پادشاه فرانسه عاقل باشد و کاذب است اگر پادشاه فرانسه عاقل نباشد.
- (۳) اما هریک از این دو حکم یعنی اینکه پادشاه فرانسه عاقل است و اینکه پادشاه فرانسه عاقل نیست شبیه به هم بوده و در صورتی صادق‌اندکه (به نوعی در جهانی) چیزی وجود داشته باشد که پادشاه فرانسه باشد.

بنابراین:

(۴) چون جمله S معنادار است نتیجه استدلال قبل مجدداً استنتاج می‌شود.

این دو استدلال تقریباً به نحوی آشکار استدلال بدی بود و همانطور که انتظار می‌رفت راسل آنها را رد می‌کند. او معتقد است مسلم فرض نمودن جهانی از هویت ناشناخته و غریب که پادشاه فرانسه بدان تعلق دارد برخلاف این اصل است که اعتقاد به عالم واقعی حتی در انتزاعیترین بحثها نیز باید حفظ شود. درجه اهمیت این حقیقت که راسل استدلال فوق را رد می‌کند به مراتب کمتر از اهمیت این مطلب است که وی در رد نتایج آنها، اصول ۱۷ آنها را می‌پذیرد.

اجازه دهید عبارت «پادشاه فرانسه» را عبارت D بنامیم. من معتقدم دلایل راسل برای رد دو

استدلال فوق را می‌توان چنین خلاصه کرد. او می‌گوید: اشکال از آنجا ناشی می‌شود که گمان می‌رود D که یقیناً موضوع گرامری^{۱۸} S است، موضوع منطقی^{۱۹} S نیز هست. در حالی که D موضوع منطقی S نیست. اگر چه S از نظر دستوری دارای یک موضوع منفرد و نیز یک محمول است اما از لحاظ منطقی اصلاً یک جمله موضوعی - محمولی نیست. قضیه‌ای که S بیان می‌کند نوع پیچیده‌ای از قضایای وجودی^{۲۰} است که بخشی از آن را می‌توان به عنوان قضیه «وجودی انحصاری»^{۲۱} توصیف کرد. برای نشان دادن شکل منطقی این قضیه باید جمله مذکور را به شکل گرامری مناسب منطقی بازنویسی کنیم، به نحوی که شباهت گمراه‌کننده S به جملاتی که مبین قضیه موضوعی محمولی هستند از میان برود، و در نتیجه از دچار شدن به استدلالات نادرست فوق درامان بمانیم. پیش از بیان جزئیات تحلیل راسل از S، اجازه دهید به آنچه پاسخ او در تقدیر دارد توجه کنیم. به نظر می‌رسد آنچه پاسخ او در تقدیر دارد آن است که اگر جمله‌ای شبیه S باشد یعنی: (۱) شکل گرامری آن موضوعی محمولی است؛ و (۲) موضوع دستوری آن به چیزی اشاره نمی‌کند؛ در این صورت به جای آنکه گفته شود چنین جمله‌ای بی‌معناست، تنها چاره آن است که بگوییم این جمله در واقع (به لحاظ منطقی) دارای شکل موضوعی - محمولی نیست، بلکه دارای شکلی کاملاً مغایر با آن است. این مطلب نیز به نوبه خود نکته دیگری را در تقدیر دارد و آن اینکه اگر جملاتی واقعاً دارای شکل موضوعی - محمولی باشند، معنادار بودن آنها در گرو آن است که چیزی باشد که به واسطه موضوع منطقی (و دستوری) این جمله مورد اشاره قرار گیرد. از این گذشته به نظر می‌رسد تئوری راسل متضمن پذیرش وجود چنین جملاتی است. زیرا اگر درست باشد که شخصی به واسطه شباهت دستوری S با برخی جملات دیگر دچار این توهم نادرست شود که این جمله نیز به لحاظ منطقی همان فرم موضوعی - محمولی را دارد، حتماً باید جملات دیگری باشند که از نظر دستوری شبیه S بوده و شکل موضوعی محمولی داشته باشند. برای آنکه نشان دهیم پاسخ راسل نه فقط متضمن این نتایج هست بلکه حداقل او به دوتای آنها باور دارد کافی است بینیم درباره عباراتی که آنها را «نامهای خاص منطقی»^{۲۲} می‌خوانند، در تقابل با عباراتی چون D که آنها را «وصفهای معین»^{۲۳} می‌نامد، چه می‌گوید. راسل در مورد نامهای خاص منطقی مطالب زیر را تصریحاً و تلویحاً بیان می‌کند:

(۱) تنها چنین اسمایی می‌توانند موضوع جملاتی واقع شوند که شکل موضوعی - محمولی

دارند.

(۲) عبارتی که به عنوان یک اسم خاص منطقی مورد نظر است بی‌معناست مگر آنکه یک

شیء یگانه وجود داشته باشد که این اسم به ازای آن به کار رود. زیرا معنای چنین عبارتی تنها

همان شیء مشخص است که عبارت بدان اشاره می‌کند. بنابراین اگر عبارتی اسم باشد باید شیء منحصر به فردی را مشخص کند.

به راحتی می‌توان دریافت که اگر کسی به این دو قضیه باور داشته باشد، تنها راه برای آنکه به معنادار بودن S پایبند بماند آن است که موضوعی - محمولی بودن فرم منطقی آن را انکار کند. به طور کلی می‌توان گفت راسل تنها دو راه برای معنادار بودن جملاتی که از ساختمان دستوری آنها به نظر می‌رسد دربارهٔ شخص یا شیء یا حادثهٔ خاصی باشند، می‌شناسد:

(۱) اولین راه آن است که شکل دستوری آنها ما را در تشخیص شکل منطقی آنها گمراه کند و این جملات درست شبیه S قابل تحلیل به نوع خاصی از جملات وجودی باشند.

(۲) دوم آنکه موضوع دستوری این جملات نام خاص منطقی باشد که معنای آن عبارت است از همان فرد و شیء معینی که عبارت مشخص می‌کند. به اعتقاد من راسل بی‌هیچ تردیدی در این مطلب دچار اشتباه شده است و جملات معناداری که با عباراتی آغاز می‌شوند که کاربرد آنها به شیوهٔ اشاره‌ای انحصاری در آن جملات صورت گرفته، داخل هیچ‌یک از دو مورد فوق قرار ندارند. عباراتی که به شیوهٔ اشاره‌ای انحصاری به کار می‌روند هرگز اسامی خاص منطقی یا وصف نیستند البته به شرطی که مقصود از وصف نامیدن آنها قابلیت تحلیل آنها بر مبنای مدلی باشد که تئوری وصفهای خاص راسل فراهم می‌کند. (به این ترتیب) نه اسامی خاص منطقی وجود دارد و نه اوصاف (به معنایی که گفته شد).

اینک به بررسی جزئیات تحلیل راسل می‌پردازیم. بنابر نظر راسل، هرکس جملهٔ S را بگوید، باید اظهار کرده باشد که:

(۱) یک پادشاه برای فرانسه وجود دارد.

(۲) فرانسه بیش از یک پادشاه ندارد.

(۳) چیزی وجود ندارد که پادشاه فرانسه باشد ولی عاقل نباشد.

حال به راحتی می‌توان دو مطلب را دریافت. یکی آنکه راسل چطور به چنین تحلیلی دست یافته است و دوم اینکه چگونه این تحلیل او را قادر می‌سازد تا به سؤالی که قبلاً سخن را بدان آغاز کردیم پاسخ دهد. سؤال این بود که: چطور جملهٔ S معنادار است در حالی که فرانسه پادشاه ندارد؟ راهی که توانست از خلال آن بدان تحلیل دست یابد آشکارا آن است که از خود سؤال کرد: ما تحت چه شرایطی گویندهٔ جملهٔ S را در اظهار خویش صادق می‌دانیم؟ کاملاً واضح است - و نیازی هم به بحث نیست - که جملات ۱ الی ۳ همان شرایطی را بیان می‌کنند که برای صادق بودن گفتار کسی که جملهٔ S را بیان کند ضروری است. اما قصد من آن است که نشان دهم

اعتقاد به چنین چیزی بدان معنا نیست که راسل توجیه صحیحی از نحوه استعمال S ارائه کرده است و حتی بدان معنا هم نیست که این توجیه هر چند ناقص است اما تا همانجا هم که پیش‌رفته صحیح باشد و نیز بدان معنا هم نیست که مدل تفسیری راسل، مدلی صحیح برای تمامی جملات معین (شخصیه) باشد که عبارت آغازین آنها به شکل «شیء یگانه‌ای که چنین و چنان است» می‌باشد.

همچنین می‌توان به راحتی دریافت که چگونه این تحلیل راسل را قادر می‌سازد تا پرسش از علت معناداری جمله S را در صورت عدم وجود پادشاه فرانسه پاسخ دهد. زیرا اگر این تحلیل درست باشد، هرکس امروز جمله S را اظهار کند، سه قضیه را توأم با هم بیان کرده است که یکی از آنها (یعنی «پادشاه فرانسه وجود دارد») کاذب خواهد بود. و چون ترکیب عطفی سه قضیه‌ای که یکی از آنها کاذب است خود کاذب است. جمله اظهار شده یک جمله معنادار اما کاذب خواهد بود. به این ترتیب هیچ‌یک از استدلال‌ات سنتی که منجر به اعتقاد به موجودات و هویات (در عالم دیگری) می‌گردد برای جمله اظهار شده صورت نمی‌گیرد.

دو

برای آنکه نشان دهم راه‌حل راسل برای مسأله‌ای که ۲۴ برای او مطرح بوده، راهی خطاست و همچنین برای اثبات راه‌حل صحیح این مسأله، در این مرحله از بحث می‌خواهم چند تمایز را توضیح دهم. برای نیل به این مقصود و به منظور رعایت اختصار در کلام، در دنباله این بخش از مقاله به عبارتی که حاوی کاربرد اشاره‌ای انحصاری است با عنوان «عبارت»^{۲۵} و به جمله‌ای که با یک عبارت آغاز شده با عنوان «جمله»^{۲۶} اشاره خواهم کرد. تمایزهایی که در این بحث خواهم نهاد خیلی دقیق نیستند و بدون شک موارد مشکلتتری ممکن است پیش آید که مستلزم دقیق‌تر کردن آنها باشد. اما معتقدم این تفاوتها برای مقصود من نافع‌اند. این تمایزها میان:

(A1) یک جمله^{۲۷}

(A2) کاربرد یک جمله^{۲۸}

(A3) اظهار یک جمله^{۲۹}

و متناظراً میان موارد زیر دیده می‌شود:

(B1) یک عبارت^{۳۰}

(B2) کاربرد یک عبارت^{۳۱}

(B3) اظهار یک عبارت^{۳۲}

بار دیگر جمله «پادشاه فرانسه عاقل است» را در نظر بگیرید. به راحتی می‌توان تصور کرد که این جمله در زمانهای مختلفی، مثلاً از ابتدای قرن هفدهم به بعد و نیز در خلال زمان حاکمیت پادشاهی موروئی فرانسه، اظهار شده باشد. و نیز به سادگی می‌توان تصور کرد که این جمله در زمانهای بعد یعنی هنگامی که دیگر حکومت فرانسه، پادشاهی نبود اظهار شده باشد. توجه کنید این مطلب طبیعی (و صحیح) است که دربارهٔ «یک جملهٔ خاص»^{۳۳} یا «این جمله»^{۳۴} در مدت زمان مذکور صحبت کنم. به عبارت دیگر عادی و درست است که از یک جمله و دقیقاً همان جمله‌ای سخن بگویم که در تمام این موقعیتهای مختلف زمانی اظهار شده بوده است و من از آن تعبیر به A1 یعنی عبارت «یک جمله»^{۳۵} کنم. البته تفاوت‌های واضحی میان موقعیتهای مختلف کاربرد این جمله وجود دارد. برای نمونه اگر یک نفر این جمله را در زمان حکومت لویی چهاردهم و شخص دیگری همین جمله را در زمان حکومت لویی پانزدهم اظهار کرده باشد طبیعی است گفته (فرض) شود که هریک از این دو نفر دربارهٔ اشخاص مختلفی صحبت کرده‌اند و نیز امکان دارد نفر اول در کاربرد این جمله اظهار صادقی کرده باشد اما نفر دوم در کاربرد همین جمله اظهار غلطی مرتکب شده باشد. از طرف دیگر اگر دو شخص مختلف همزمان، در فاصلهٔ زمانی حکومت لویی چهاردهم، همین جمله را اظهار کنند (مثلاً یکی از آنها این جمله را بنویسد و دیگری بدان تکلم کند) طبیعی است گفته (فرض) شود که هر دو آنها در مورد یک شخص واحد صحبت کرده‌اند و نیز این دو نفر باید در کاربرد این جمله یا هر دو در گفتهٔ خود صادق یا هر دو در گفتهٔ خود کاذب باشند. این مطلب آنچه را که مراد من از کاربرد یک جمله است روشن می‌کند. آن دونفری که این جمله را در دو زمان مختلف، یکی در هنگام حکومت لویی پانزدهم و دیگری در زمان حکومت لویی چهاردهم اظهار کرده‌اند، هریک کاربرد مختلفی از همان جملهٔ واحد را انجام داده‌اند. اما آن دونفری که جملهٔ مزبور را همزمان در هنگام زمامداری لویی پانزدهم اظهار کرده‌اند، یک کاربرد^{۳۶} واحد از همین جمله را انجام داده‌اند. روشن است که در مورد این جمله و نیز جملات فراوان دیگری نمی‌توان از صدق یا کذب جمله سخن گفت بلکه تنها می‌توان از کاربرد آن برای انجام یک اظهار صادق یا یک اظهار کاذب یا (اگر این تعبیر پسندیده‌تر باشد) از کاربرد آن برای بیان یک قضیهٔ صادق یا کاذب سخن گفت. همچنین روشن است که نمی‌توان گفت یک جملهٔ خاص (همیشه) دربارهٔ یک شخص خاص است زیرا همین جمله ممکن است در زمانهای مختلفی به کار رود و در نتیجه دربارهٔ اشخاص معین کاملاً مختلفی سخن بگوید. بلکه تنها می‌توان از کاربرد این جمله در مورد شخص خاص سخن گفت. سرانجام اگر بگویم دو نفری که همزمان جملهٔ مورد بحث را در زمان حکومت لویی چهاردهم اظهار کرده‌اند با دو اظهار

مختلف از یک جمله تنها یک کاربرد از همان جمله را انجام داده‌اند به اندازه کافی روشن خواهد شد که مراد من از اظهار یک جمله چیست.

اینک اگر نه تمام جمله «پادشاه فرانسه عاقل است» بلکه تنها بخشی از آن را که عبارت «پادشاه فرانسه» است ملاحظه کنیم روشن است که می‌توان در مورد آن نیز به تفاوت‌هایی مشابه (نه عین) تفاوت‌های مذکور در مورد جمله یعنی تفاوت میان: (۱) عبارت، (۲) کاربرد آن، (۳) اظهار آن، قائل شد. البته این تفاوت‌ها عین تفاوت‌های مربوط به جمله، کاربرد و اظهار جمله نیست. اصولاً صحیح نیست گفته شود عبارت «پادشاه فرانسه» برای بیان یک قضیه صادق یا کاذب به کار رفته است. زیرا به طور کلی فقط می‌توان جملات (نه عبارات) را به نحو صادق یا کاذب به کار برد، همچنانکه فقط با کاربرد یک جمله، نه یک عبارت به تنهایی، می‌توان دربارهٔ یک شخص خاص سخن گفت. در عوض آنچه در این مورد باید گفته شود آن است که شما عبارت را برای اشاره به یک شخص خاص در خلال یک جمله دربارهٔ آن شخص به کار می‌برید. اما واضح است در چنین موردی و بسیاری از موارد نظیر آن، همانطور که نمی‌توان گفت عبارت (یعنی B) به چیزی اشاره می‌کند، به همان ترتیب نمی‌توان گفت جمله حاوی آن صادق یا کاذب است. یک عبارت واحد ممکن است کاربردهای اشاره‌ای مختلفی داشته باشد همچنانکه یک جمله واحد را می‌توان برای ساختن اخباری که ارزش صدق‌های متفاوتی دارند به کار برد. اشاره چیزی نیست که توسط یک عبارت صورت گیرد بلکه چیزی است که توسط شخصی انجام می‌شود که قادر بر کاربرد یک عبارت است. (بنابراین) اشاره به یک شیء، به عنوان چیزی دربارهٔ آن شیء خاص، از خصوصیات کاربرد یک عبارت است و صدق و کذب نیز از خصوصیات کاربرد یک جمله هستند.

یک مثال کاملاً متفاوت دیگر می‌تواند کمک کند تا این تفاوت‌ها وضوح بیشتری یابد. اینک موردی دیگر از عبارتی را که دارای کاربرد اشاره‌ای انحصاری است ملاحظه کنید: عبارت «من» در جمله «من به شدت احساس گرما می‌کنم»^{۴۷}. ممکن است تعداد بیشماری از مردم همین جمله را به کار ببرند اما از نظر منطقی محال است دو شخص مختلف یک کاربرد واحد از این جمله را انجام دهند. یا به عبارت دیگر محال است آن را به کار برند و تنها یک قضیه واحد^{۴۸} را بیان کنند. عبارت «من» اگر توسط هر یک از افراد بی‌شمار به طور صحیح مورد استعمال قرار گیرد تنها به خود گوینده اشاره می‌کند. توضیح این سخن منوط به بیان برخی مطالب دربارهٔ عبارت «من» یعنی ارائه معنای آن است. و این مطلب همان چیزی است که دربارهٔ یک عبارت می‌توان گفت. بنابراین، سخن از «من» که به یک شخص خاص اشاره می‌کند در واقع همان مطلبی است که

درباره کاربرد خاص یک عبارت گفته می‌شود. اما بی‌معناست اگر گفته شود که عبارت «من» به یک شخص خاص اشاره می‌کند.^{۳۹} این مطلب را می‌توان فقط در مورد کاربرد خاص یک عبارت بیان کرد.

اجازه دهید برای رعایت اختصار، به جای «جمله یا عبارت» از اصطلاح «نوع»^{۴۰} استفاده کنم. بنابراین من مدعی نیستم همانطور که اشیائی مثل کفش، کشتی، لاک مخصوص مهر و موم وجود دارند، جملات و عبارات (انواع)، کاربرد آنها و اظهار آنها نیز وجود دارند. بلکه حرف من آن است که در مورد انواع، کاربرد و اظهار آنها نمی‌توان یکسان سخن گفت. اینکه در سخنان خویش در مورد انواع گرفتار چنین اشتباهاتی می‌شویم ناشی از عدم توجه به تفاوت‌های میان سخن گفتن در باب انواع و سخن گفتن در باب کاربردهای انواع است. هنگامی که واقعاً از کاربرد جملات و عبارات سخن می‌گوییم ممکن است خیال کنیم که درباره خود جملات و عبارات سخن می‌گوییم.

این همان اشتباهی است که راسل مرتکب شده است. به طور کلی حرف من در برابر راسل همین است. معنا (حداقل به یک مفهوم مهم) اثر و عمل یک جمله یا عبارت است در حالی که اشاره، صدق یا کذب، آثار و خواص کاربرد جمله یا عبارت‌اند. ارائه معنای یک عبارت (به مفهومی که من این کلمه را استعمال می‌کنم) در واقع ارائه دستورالعمل‌های کلی است برای کاربرد آن برای اشاره به اشیاء یا اشخاص معین. و نیز ارائه معنای یک جمله همان ارائه قواعد عام برای کاربرد آن جمله در ساخت اظهارات صادق یا کاذب است. پس نباید برای ارائه معنای یک جمله یا عبارت، از شرایط خاص مربوط به کاربرد آنها سخن گفت. معنای یک عبارت همان شیء نیست که آن عبارت در شرایط خاص بدان اشاره می‌کند. چنانکه معنای یک جمله همان حکمی نیست که در شرایط معین توسط آن جمله اظهار می‌شود. زیرا بحث از معنای یک عبارت یا جمله، بحث درباره کاربرد آن در شرایط خاص نیست بلکه بحث درباره قواعد، عادات و قراردادهایی است که بر کاربرد صحیح آن برای اشاره یا اظهار در تمامی شرایط حاکم است. پس این پرسش که آیا یک جمله یا عبارت معنادار است اصلاً هیچ ربطی به سؤالانی از قبیل: «آیا جمله‌ای که تحت شرایطی خاص اظهار شده، آن شرایط خاص برای یک اظهار صادق یا کاذب به کار رفته یا نه؟» و نیز آیا عبارت در همان شرایط معین، برای اشاره به چیزی به کار رفته یا نه؟» ندارد. منشأ خطای راسل آن است که او گمان می‌کرد اشاره هرگونه تحقق یابد، باید معنا باشد. او میان B₁ و B₂ تمایز نهاد و معنا را با اشاره خلط می‌کرد. وقتی من درباره دستمال خود صحبت می‌کنم، شاید بتوانم آن را از جیب خود خارج سازم، اما نمی‌توانم معنای عبارت «دستمال من» را

از جیب خارج کنم. چون راسل معنا و اشاره را با یکدیگر خلط کرد، گمان برد اگر عبارتی با کاربرد اشاره‌ای انحصاری وجود داشته و واقعاً همانگونه که به نظر می‌رسند باشند (یعنی موضوعات منطقی باشند) نه چیز دیگری که تغییر شکل داده، معنای آنها باید همان شیء خاصی باشد که آن عبارت برای اشاره بدان به کار رفته‌اند. مشکل افسانه‌ای اسامی خاص منطقی از همین جا پیدا شده است. اما اگر کسی از من بپرسد که معنای عبارت «این» (که زمانی برگزیده مورد علاقه راسل در این بحث بود) چیست، من در پاسخ شیشی را که هم‌اکنون عبارت را برای اشاره بدان استعمال کرده‌ام، ارائه نخواهم کرد و این نکته را نیز اضافه می‌کنم که معنای یک کلمه در هر زمانی (نسبت به سایر زمانها) تغییر می‌کند. همچنین من در پاسخ او تمامی اشیائی را که این عبارت برای اشاره به آنها به کار رفته یا ممکن است به کار رود ارائه نخواهم کرد، بلکه آنچه انجام می‌دهم تبیین و توضیح قراردادهایی است که بر کاربرد آن عبارت حاکم‌اند. این است ارائه معنای یک عبارت. چنین چیزی با ارائه (به هر مفهومی که اخذ شود) شیشی که آن عبارت بدان اشاره می‌کند متفاوت است زیرا خود عبارت به تنهایی به چیزی اشاره نمی‌کند بلکه در اوضاع و شرایط مختلف می‌تواند به اشیاء فراوانی اشاره کند. در حال حاضر واقعیت آن است که در زبان انگلیسی مفهومی از واژه "mean" وجود دارد که تقریباً نزدیک به واژگان "indicate" یا "refer" to" و "mention" است. چنانکه گاهی شخصی (بی‌ادبانه) می‌گوید: mean you یا من اشاره کرده می‌گویم: That's the one I mean. اما عبارت The one I meant با The meaning of the expression که تا به حال به کار می‌بردم کاملاً متفاوت است. در این مفهوم خاص از "mean" این مردم هستند که چیزی را قصد می‌کنند نه خود عبارت. مردم عبارت را به کار می‌برند تا به اشیاء خاصی اشاره کنند. اما معنای ۴۸ یک عبارت مجموعه اشیاء یا شیء واحدی نیست که آن عبارت ممکن است به طرز صحیح برای اشاره بدانها مورد استعمال قرار گیرد. معنای عبارت (در واقع) مجموعه‌ای است از قوانین، عادات و قراردادهای مربوط به استعمال آن عبارت برای اشاره. آنچه در مورد عبارت گفته شد درباره جمله حتی به نحو روشنتری قابل بیان است. هرکسی می‌داند که جمله «میز پوشیده از کتاب است» ۴۹ معنادار است و هرکسی می‌داند که این جمله به چه معناست. اما این سؤال که: «این جمله در مورد چه چیزی است؟» پرسشی بوج و بی‌معناست، چرا که این پرسشی است در مورد کاربرد جمله نه در مورد خود جمله، و جمله مذکور در این مورد برای صحبت در مورد شیء به کار نرفته است. این جمله صرفاً به عنوان یک مثال ذکر شده است. برای فهم معنای آن، باید دریافت که چگونه می‌توان آن را به طور صحیح برای صحبت در مورد اشیاء به کار برد. بنابراین دانستن معنا هیچ ربطی به

دانستن کاربرد خاص جمله برای صحبت در مورد اشیاء ندارد. همچنین این سؤال که: «آیا این جمله صادق است یا کاذب؟» جمله‌ای پوچ و بی‌معناست و از پوچی آن کاسته نخواهد شد اگر اضافه شود: «این جمله یا باید صادق باشد یا کاذب زیرا معنادار است.» چنین پرسشی نامعقول است زیرا این جمله اگر درباره‌ی شیء خاصی نباشد، نه صادق است نه کاذب. البته این حقیقت که چنین جمله‌ای معنادار است ناشی از این واقعیت است که می‌توان آن را به طور صحیح برای صحبت درباره‌ی شیء خاص به کاربرد و در چنین استعمالی، شخص در صورتی اظهار صادق یا کاذب انجام می‌دهد که آن جمله درباره‌ی یک شیء خاص باشد. ولی در صورتی که این شخص با اظهار آن جمله، درباره‌ی هیچ چیزی صحبت نکند، کاربرد او از لفظ، برخلاف گمان او دیگر یک اظهار صادق یا کاذب نخواهد بود و این مطلب ما را به پاسخ صحیح معمایی رهنمون می‌شود که نظریه‌ی وصفهای خاص (راسل) جوابی نادرست بدان داده است. نکته‌ی مهم آن است که این پرسش که آیا یک جمله معنادار است یا نه کاملاً مستقل از پرسشی است که ممکن است درباره‌ی کاربرد خاص آن صورت گیرد. یعنی این پرسش که: آیا چنین کاربردی کاربرد واقعی است یا ساختگی، آیا این جمله به کار رفته تا درباره‌ی شیء خاصی صحبت می‌کند یا صرفاً تظاهر به سخن درباره‌ی چیزی می‌کند یا تنها به عنوان مثالی در فلسفه ذکر شده است. این سؤال که آیا یک جمله معنادار است یا نه، در واقع پرسش از آن است که آیا عادات، قراردادهای و قواعد زبانی وجود دارد که بر مبنای آنها این جمله برای صحبت درباره‌ی چیزی به کار رود؟ به این ترتیب این پرسش کاملاً مستقل از این سؤال است که آیا آن جمله در شرایط خاصی اظهار شده است (یا نه).

سه

بار دیگر جمله «پادشاه فرانسه عاقل است» را به همراه مطالب صحیح و غیر صحیحی که راسل در مورد آن می‌گوید مورد ملاحظه قرار دهید. راسل حداقل دو مطلب صحیح درباره‌ی این جمله گفته است:

۱) اولین مطلب آن است که این جمله معنادار است. یعنی اگر کسی آن را اظهار نماید، یک جمله معنادار اظهار کرده است.

۲) دومین مطلب آن است که هرکسی در حال حاضر این جمله را اظهار کند فقط در صورتی حرف درست و صادقی زده که واقعاً در حال حاضر یک و فقط یک پادشاه فرانسه وجود داشته و عاقل باشد.

اما مطالب نادرستی که راسل در مورد این جمله گفته چیست؟ آنها عبارت‌اند از:

(۱) اینکه هرکسی اکنون این جمله را اظهار کند یک سخن کاذب یا صادق اظهار کرده است.
 (۲) بخشی از آنچه گوینده اظهار کرده آن است که در حال حاضر یک و فقط یک پادشاه فرانسه وجود دارد.

من پیش از این چند دلیل مبنی بر آنکه چرا معتقدم این دو مطلب نادرست‌اند بیان کردم. اینک فرض کنید شخصی به طور کاملاً جدی به شما بگوید: «پادشاه فرانسه عاقل است.» آیا شما خواهید گفت که سخن او کاذب است؟ من فکر نمی‌کنم شما چنین کاری را حتماً انجام دهید. حال اینطور فرض کنید که این شخص پافشاری کند تا شما قضاوت کنید آنچه او گفته صادق است یا کاذب، و آیا شما واقعاً با آنچه او گفته موافقید یا مخالف. به اعتقاد من شما با کمی تردید در رد درخواست او، تمایل دارید بگویید این سؤال که آیا سخنی که او گفته صادق است یا کاذب اصلاً مطرح نمی‌شود زیرا هیچ شخصی به عنوان پادشاه فرانسه وجود ندارد. اگر این شخص به دلیل حواس‌پرتی در اعتقاد خویش کاملاً جدی باشد ممکن است به او بگویید: متأسفانه شما دچار یک سوءتفاهم شده‌اید، فرانسه دیگر دارای حکومت پادشاهی نیست و پادشاه فرانسه وجود ندارد. این مطلب به روشنی نشان می‌دهد اظهار چنین جمله‌ای از جانب آن شخص دلیلی است بر اعتقاد او به وجود پادشاه فرانسه. اما دلالت این جمله بر نحوه اعتقاد او نظیر دلالت برداشتن بارانی بر اعتقاد به وجود باران، و نیز از قبیل دلالت سخن کسی که می‌گوید: «باران می‌آید» بر وجود باران نیست. نحوه دلالت آن را می‌توان اینگونه بیان کرد: اظهار جمله «پادشاه فرانسه عاقل است» (به یک معنا از دلالت) دارای این دلالت است که پادشاه فرانسه وجود داشته باشد. اما این معنا از «دلالت» معنایی خاص و بسیار غیر معمول است. دلالت به این معنا غیر از استلزام به معنای استنتاج منطقی نتیجه از مقدمات استدلال است. ۵۰ این مطلب ناشی از این واقعیت است که وقتی ما در واکنش نسبت به کلام گوینده این جمله می‌گوییم (و باید بگوییم) که «پادشاه فرانسه وجود ندارد» به طور حتم مقصود ما آن نیست که سخن او مبنی بر عاقل بودن پادشاه فرانسه را نقض کرده‌ایم. یقیناً مقصود ما از چنین پاسخی آن نیست که جمله «پادشاه فرانسه عاقل است» جمله‌ای کاذب است. (بلکه این پاسخ یعنی) جمله «پادشاه فرانسه وجود ندارد» دلیلی است بر اینکه پرسش از صادق بودن یا کاذب بودن جمله «پادشاه فرانسه عاقل است» اصلاً پیش نمی‌آید. در اینجا است که تفاوتی که قبلاً به آن پرداختم به کمک ما می‌آید. جمله «پادشاه فرانسه عاقل است» یقیناً جمله‌ای معنادار است اما این بدان معنا نیست که هر کاربرد خاصی از آن صادق یا کاذب است. این جمله را زمانی می‌توان به طرز صادق یا کاذب به کار برد که با استفاده از عبارت «پادشاه فرانسه» در آن، واقعاً به شخص خاصی اشاره کنیم و دربارهٔ

او سخن بگوییم.

اینکه جمله و عبارت هریک به نوبه خود معنادار است، بیان این واقعیت است که جمله را می‌توان در شرایط معینی به کاربرد و مطلب درست یا نادرستی اظهار کرد، و نیز عبارت را می‌توان در شرایط معینی برای اشاره به یک شخص خاص به کار برد و دانستن معنای آنها عبارت است از دانستن چگونگی همین شرایط معین. بنابراین وقتی ما بدون آنکه با کاربرد عبارت «پادشاه فرانسه» واقعاً به کسی اشاره کنیم، جمله «پادشاه فرانسه عاقل است» را اظهار کنیم، چنین نیست که این جمله معنادار نباشد. اینکه در بیان خبری درست یا نادرست موفق نبوده‌ایم به دلیل آن است که نتوانسته‌ایم با کاربرد آن عبارت معنادار کامل، به کسی اشاره کنیم. چنین کاربردی را اگر بخواهید می‌توانید کاربرد ساختگی^{۵۱} جمله و کاربرد ساختگی عبارت^{۵۲} نامید. زیرا در این موارد ممکن است این توهم پیش آید (البته ممکن است که این توهم پیش نیاید) که این یک کاربرد واقعی^{۵۳} است. این کاربردهای ساختگی بسیار رایج و معمول‌اند و داستانهای تخیلی و افسانه‌های خوب^{۵۴} مبتنی بر آنها هستند.^{۵۵} اگر با جمله «پادشاه فرانسه عاقل است» سخن را آغاز کنیم و به دنبال آن بگوییم «و او در یک قصر طلایی زندگی می‌کند و دارای صدها زوجه است» الی آخر، شنونده منظور را کاملاً درک خواهد کرد بدون آنکه فرض کند درباره شخصی خاص سخن می‌گوییم یا فرض کند که سخن کاذب در توصیف شخصی خاص که وجود دارد، اظهار کرده‌ام. (لازم است اضافه کنم در جایی که کاربرد جملات و عبارات کاملاً خیالی است، مفهوم واژه «درباره»^{۵۶} ممکن است تغییر یابد. بنابر سخن مور^{۵۷} کاملاً صحیح و طبیعی است اگر گفته شود بعضی مطالب در نوشته‌های پیک ویک^{۵۸} «درباره آقای پیک ویک است. اما در جایی که کاربرد جملات و عبارات کاملاً خیالی نیست چنین کاربردی از واژه «درباره» از صحت کمتری برخوردار است. به عبارت دیگر: به طور کلی صحیح نیست گفته شود یک جمله درباره آقای X است مگر آنکه چنین شخص یا شیئی وجود داشته باشد. به همین دلیل در جایی که احتمال دارد یک قصه خیالی، جدی (و واقعی - م) تلقی شود، در پاسخ اینگونه می‌گویند «درباره چه کسی صحبت می‌کنند؟» می‌گوییم: «او درباره کسی سخن نمی‌گوید.»^{۵۹} اما مراد ما از این جواب آن نیست که گوینده سخنی کاذب یا بی‌معنا گفته است.)

با کنار گذاشتن کاربردهای تخیلی صرف، آنچه هم اینک گفتیم آن است که کاربرد عبارتی نظیر «پادشاه فرانسه» در ابتدای یک جمله، مستلزم (به معنای خاص استلزام)^{۶۰} آن است که پادشاه فرانسه وجود داشته باشد. وقتی شخصی چنین عبارتی را به کار می‌برد نه صرفاً یک قضیه رجودی حاوی انحصار را بیان کرده و نه چنین قضیه‌ای را می‌توان از بیان او نتیجه گرفت. لیکن

یکی از عملکردهای قراردادی حرف تعریف the آن است که به مثابه علامتی برای تحقق اشاره انحصاری عمل می‌کند؛ البته علامت، نه یک بیان ضمنی. وقتی ما جمله‌ای را با «شیء خاصی که چنین و چنان است»^{۶۱} آغاز می‌کنیم، کاربرد the نشان می‌دهد، البته تصریح ندارد، که داریم یا می‌خواهیم به یک فرد خاص از انواع چنین صفتی^{۶۲} اشاره کنیم. هر فرد خاص را باید در خلال متن، زمان، مکان، و دیگر خصوصیات مربوط به چگونگی اظهار آن عبارت، تعیین کرد.

حال اگر شخصی عبارتی را به کار ببرد، پیش فرض آن است که وی اعتقاد دارد آن عبارت را درست به کار می‌برد. بنابراین وقتی او عبارت «شیء خاصی که چنین و چنان است»^{۶۳} را به نحو اشاره‌ای انحصاری به کار برد، پیش فرض آن است که او هم معتقد است فرد خاصی از صفات یادشده وجود دارد و هم متن کاربرد به طور کافی همان فردی را که او در ذهن دارد معین می‌کند. لذا کاربرد حرف تعریف "the" به همین شیوه، مستلزم (به مفهوم خاص استلزام)^{۶۴} آن است که شرایط وجودی که توسط راسل تبیین گردیده متحقق شده باشد. اما کاربرد "the" بدین شیوه بر تحقق آن شرایط تصریح ندارد. اگر من جمله‌ای را با یک عبارت به شکل «شیء خاصی که چنین و چنان است» شروع کنم و سپس به دلیلی از ادامه کلام بازمانم، هیچ نوع حکمی را بیان نکرده‌ام اما ممکن است در اشاره به شخص یا شیء معینی موفق شده باشم.

حکم وجودی انحصاری که توسط راسل به عنوان بخشی از هر بیان حاوی کاربرد اشاره‌ای انحصاری فرض شده است، از یک عبارت به شکل «شیء یگانه‌ای که چنین و چنان است»^{۶۵} فراهم آمده و وی معتقد است چنین بیانی مرکب از دو حکم است. سخن از اینکه یک ϕ وجود دارد سخن از چیزی است سازگار با وجود چندین ϕ و سخن از اینکه بیش از یک ϕ وجود ندارد سخن از چیزی است سازگار با عدم وجود بیش از یک ϕ . بنابراین سخن از اینکه یک و تنها یک ϕ وجود دارد سازگار با هر دو حکم مذکور است.^{۶۶} آنچه تا به حال مورد توجه من بوده است بیشتر حکم وجودی مورد ادعاست و کمتر از حکم انحصار ادعا شده سخن گفته‌ام. مثالی که اینک خواهم زد تأکید بیشتری بر حکم انحصار داشته و به روشنی مفهوم استلزام تقدیری نه منطقی را در یک حکم وجودی انحصاری که شامل عبارتی به طریق اشاره‌ای انحصاری است، نشان می‌دهد. این جمله را در نظر بگیرید: «میز پوشیده از کتاب است.»^{۶۷} یقیناً در هر کاربرد عادی از این جمله، استعمال عبارت «میز»^{۶۸} یک اشاره انحصاری یعنی اشاره به یک میز خاص را انجام می‌دهد. این یک کاربرد کاملاً دقیق از حرف تعریف "the" به مفهومی است که راسل در صفحه ۳۰ پرنسپیا ماتمتیکا (*Principia Mathematica*) آورده و معتقد است کاربرد تأکیدی حرف تعریف حاوی دلالت ضمنی^{۶۹} بر انحصار است. راسل در همان صفحه می‌گوید: عبارتی

که به شکل «شیء یگانه‌ای که چنین و چنان است»^{۷۰} همراه با تأکید بر حرف تعریف به کار رفته تنها برای موردی استعمال می‌شود که تنها یک شیء چنین و چنان وجود داشته باشد. اما کاملاً غلط است اگر عبارت «میز» را که در جمله «میز پوشیده از کتاب است» به نحو عادی (و بدون تأکید) به کار رفته، فقط در صورتی دارای کاربرد بدانیم که تنها یک میز و نه بیشتر وجود داشته باشد. بلکه بدیهی است در چنین استعمالی از جمله مورد بحث عبارت «میز»^{۷۱} در صورتی کاربرد خواهد داشت که یک میز نه بیشتر وجود داشته و مورد اشاره قرار گیرد. و نیز در صورتی می‌دانیم که این عبارت یک کاربرد دارد که بدانیم فقط یک میز و نه بیشتر با استعمال آن عبارت مورد اشاره قرار گرفته است. کاربرد این جمله نه به منزله حکم صریح بلکه در واقع مستلزم (استلزام به معنا خاصی که بحث شد) آن است که فقط یک چیز باشد که حائز هر دو صفت معین است یعنی هم میز است و هم توسط گوینده مورد اشاره قرار گرفته است. واضح است که این جمله تصریح به این مطلب ندارد. عمل اشاره آن نیست که شما بگویید در حال اشاره هستید. سخن از اینکه یک یا چند میز وجود دارد که شما به آنها اشاره می‌کنید به معنای اشاره به یک میز (یا چند میز - م) خاص نیست. عبارتی مثل «فردی که به او اشاره کردم»^{۷۲} دارای کاربرد نیست مگر آنکه چیزی باشد که مورد اشاره قرار گرفته باشد. (در صورتی که چیزی مورد اشاره قرار نگرفته باشد بی‌معناست اگر مدعی اشاره شوید). بنابراین بار دیگر این نتیجه را می‌گیریم که اشاره به شیء خاص به هیچ نحو قابل تحلیل به حکم نیست. اشاره، حکم نیست، اگر چه گاهی به دنبال اشاره، حکم انجام می‌شود.

اکنون اجازه دهید مثالی حاوی کاربرد اشاره‌ای انحصاری طرح کنم که دارای شکل «فلان شیء یگانه که چنین و چنان است»^{۷۳} نباشد. فرض کنید من در برابر شخصی مُشت خود را جمع کنم و با احتیاط پس‌بیرم و چنین بگویم: «این یکی قرمز روشن است»^{۷۴} و آن شخص با نگاه به داخل دست من و توجه به اینکه چیزی در آن نیست بگوید: «چه؟ شما درباره چه صحبت می‌کنید؟» یا بگوید: «اما در دست شما چیزی نیست.» البته بی‌معناست اگر گفته شود که آن شخص با گفتن جمله «ولی در دستان شما چیزی نیست» آنچه را که من گفته‌ام تکذیب یا نقض کند. پس لفظ «این» از نظر راسل نه وصفی است که تغییر شکل داده باشد و نه اسم خاص منطقی است. زیرا شخص باید بداند معنای جمله چیست تا بدین ترتیب نسبت به اظهار آن عکس‌العمل نشان دهد. و این دقیقاً ناشی از آن است که معنای کلمه «این» مستقل از هر اشاره خاصی است که این کلمه برای ایجاد آن به کار می‌رود اما مستقل از نحوه کاربرد برای اشاره نیست. چنانکه در مثال فوق، می‌توانم این کلمه را برای تظاهر به اشاره نسبت به چیزی به کار ببرم.

نتیجه کلی همه سخنان پیشین آن است که ارتباط^{۷۵} (و تفاهم) بسیار کمتر از آنچه دانشمندان منطق در گذشته گمان می کردند موضوع اظهار صریح یا غیر صریح^{۷۶} است. کاربرد عملی و مشخص این نتیجه کلی که بدان اعتقاد دارم، عبارت است از استفاده از آن برای ساخت اشاره انحصاری. این بخشی از معنای آن نوع عباراتی است که در مورد آنها بحث کرده و گفتیم آنها را می توان در انواع و اقسام بی شماری از متنها برای انجام اشارات انحصاری به کار برد. (اما اظهار و تصریح به اینکه این نوع عبارات برای اشاره به کار می روند یا اینکه شرایط کاربرد اشاره ای آنها متحقق شده، بخشی از معنای آنها را تشکیل نمی دهد. پس تمایز کلی و مهمی که باید به دست آید میان دو چیز است:

- (۱) کاربرد یک عبارت برای ایجاد اشاره انحصاری؛
 - (۲) اظهار اینکه یک و تنها یک فرد وجود دارد که دارای صفات معین است (مثلاً از یک نوع خاص است و یا در ارتباط خاص با گوینده قرار دارد یا هر دو مورد).
- این تمایز به عبارتی دیگر میان موارد ذیل نیز وجود دارد:
- (۱) جملاتی حاوی یک عبارت که آن عبارت برای نشان دادن یا اشاره به شخص یا شیء خاصی به کار رفته است؛
 - (۲) جملات وجودی منحصر به فرد.

آنچه راسل انجام می دهد آن است که هر چه بیشتر جملات دسته اول را معادل جملات دسته دوم قرار می دهد و در نتیجه خود را گرفتار مشکلاتی غیر قابل حل درباره موضوعات منطقی و به طور کلی ارزش متغیرهای فردی^{۷۷} می کند. مشکلاتی که او را در نهایت به تئوری منطقی پردردسری پیرامون اسامی رهنمون می گردد که در دو اثر وی یکی تحقیق درباره معنا و صدق^{۷۸} و دیگری معرفت بهر^{۷۹} به تفصیل آمده است. این نگرش پیرامون معنای عباراتی که موضوع منطقی واقع می شوند، گذشته از آنکه همه انگیزه راسل برای تئوری وصفهای خاص است، در عین حال مانع از آن می شود که راسل به جانشینی مناسب برای عباراتی که در آغاز جملات اسمی واقع می شوند دست یابد و در نتیجه وی مرتبه و محدوده موضوعات منطقی را تنزل می دهد؛^{۸۰} آن طور که گاهی گفته می شود اصل و ریشه این مشکل و دردسر نه در علاقه و جاذبه میان یک نام و حامل آن است و نه حتی در اسمهایی که با معیار ناممکن راسل سازگار نیستند. بلکه ریشه این مشکل در واقع ترکیبی است از دو برداشت غلط: اول، عدم توفیق در فهم اهمیت تفاوت بین آنچه ممکن است در مورد یک عبارت گفته شود و آنچه ممکن است درباره کاربرد خاص آن گفته شود (چنانکه در بخش دوم این مقاله آمده)؛ دوم، عدم توفیق در تشخیص آنکه

کاربرد اشاره‌ای انحصاری عبارات چیزی غیر از کاربرد اسنادی یا محمولی عبارات است. کاربردی که نه تنها ضروری ندارد بلکه ضروری و مکمل کاربرد اسنادی است. عباراتی که در واقع می‌توانند موضوعات منطقی مفرد واقع شوند، عباراتی هستند از دسته اول اقسامی که در آغاز مقاله بدانها اشاره شد. (این اقسام عبارت بودند از: ضمایر اشاره، عبارات اسمی، اسامی خاص و ضمایر شخصی). این سخن بدان معناست که این عبارات همراه با متن (به مفهوم عام) چیزهایی هستند که شخص برای ایجاد اشارات انحصاری به کار می‌برد. نکته‌ای که در کنار موقعیت و چگونگی اظهار، حاکم بر کاربرد چنین عباراتی است، عبارت است از حفظ انحصار در اشاره. اما چنین کاری میسر نیست. ما در هنگام اشاره، به نقطه کمال صراحت، که دیگر در آن عمل اشاره صورت نمی‌گیرد، نمی‌رسیم و نمی‌توانیم هم برسیم. اشاره انحصاری واقعی، اگر وجود داشته باشد، موضوعی است مربوط به کاربرد خاص در متن خاص؛ و معنای عبارت به کار رفته، مجموعه‌ای است از قوانین و قراردادهای که ایجاد چنین اشاره‌ای را تجویز می‌کند. بنابراین ما با کاربرد عبارات معنادار می‌توانیم در مواردی از قبیل وانمود یا افسانه، تظاهر به اشاره و یا به خطا گمان کنیم که اشاره می‌کنیم حال آنکه به هیچ چیز اشاره نمی‌کنیم. این مطلب، اهمیت تفکیک و تفاوت میان دو نوع قانون و قرارداد (از سایر انواع) زبانی را که عبارت‌اند از: قوانین اشاره، و قوانین اسناد و حمل و همچنین اهمیت بررسی قوانین اشاره را نشان می‌دهد. اگر این تمایز و تفاوت در مورد کاربرد یک عبارت را تشخیص دهیم، می‌توانیم در جهت حل تعدادی از معماهای مابعدالطبیعی و سستی منطقی گام برداریم. در بخش پایانی مقاله با طرح کلی واضحتری به این سؤالات می‌پردازیم.

چهار

یکی از مقاصد اصلی ما از کاربرد زبان عبارت است از بیان حقایق درباره اشیا، اشخاص و حوادث. برای انجام چنین مقصودی باید از قبل راهی برای پاسخ به این پرسش بیابیم که: «شما درباره چه (چه کسی و کدام شخص) سخن می‌گویید؟» و نیز: «شما درباره او چه می‌گویید؟». آنچه پاسخگویی پیشین به اولین سؤال را به عهده دارد عبارت است از عمل اشاره یا تعیین.^{۸۱} و چیزی که پاسخ پیشین به پرسش دوم را انجام می‌دهد عبارت است از عمل حمل (یا توصیف یا دسته‌بندی یا اسناد)^{۸۲}. هر جملات مرسوم مطابق قاعده انگلیسی که برای اظهار واقعیتی پیرامون یک شیء یا شخص یا حادثه خاص به کار می‌روند یا مدعی چنین اظهاری هستند، تحقق این دو عمل را می‌توان تقریباً و نه دقیقاً به عهده عباراتی قابل تفکیک^{۸۳} قرار داد.^{۸۴} و در

چنین جمله‌ای، تعیین چنین عباراتی برای انجام نقشهای جداگانه‌ای که دارند مبتنی بر تفکیک دستوری قراردادی موضوع و محمول^{۸۵} است. البته هیچ انحصاری در استخدام عبارات قابل تفکیک برای انجام این دو عمل وجود ندارد، بلکه شیوه‌های دیگری را نیز می‌توان مورد استفاده قرار داد. کما اینکه استفاده هم می‌شود. به عنوان مثال، شیوه اظهار کلمه‌ای مفرد یا عبارتی اسنادی در صورت وجود شیئی که آشکارا مورد اشاره قرار گرفته یا طریقی مشابه آن مثل نصب تابلویی با کلمات «عبور کامیون خطرناک است» روی یک پل یا نصب برجسی حاوی «درجه یک» بر روی یک کدوتنبل از شیوه‌های قابل استفاده هستند. یا مثلاً می‌توان یک بازی کامل را فرض کرد که به هیچ‌وجه نمی‌شود برای اشاره به آن از عبارات حاوی اشاره انحصاری استفاده کرد بلکه تنها باید جملات وجودی انحصاری را به کاربرد تا بدین ترتیب بتوان شنونده را بر تشخیص چیزی که با مجموعه‌ای از جملات ناقص مورد توصیف قرار گرفته، قادر ساخت. (چنین توصیفی از اهداف یک بازی نشان می‌دهد که آن را به چه معنا بازی می‌گوییم. چنین چیزی، کاربرد عادی جملات وجودی نیست).

در اینجا بر دو نکته باید تأکید کرد. نکته اول آن است که ضرورت انجام آن دو عمل^{۸۶} برای بیان واقعتهای معین نیاز به هیچ تبیین متعالی^{۸۷} ندارد و جلب توجه به یک شیء تقریباً عبارت است از روشن کردن معنای عبارت «بیان یک واقعیت» (در مورد آن). نکته دوم آن است که حتی چنین توضیحی، خود از واژه‌هایی ساخته شده که از گرامر قراردادی جمله مفرد برگرفته شده‌اند و نیز آنکه تمایز زبانی کاملاً عملی میان نقشهای تعیینی (اشاره‌ای - م) و نقشهای اسنادی^{۸۸} که کلمات ممکن است در زبان بازی کنند ناشی از این حقیقت است که مکالمات عادی به ما عبارات قابل تفکیکی ارائه می‌کنند که برای هر یک از آنها ممکن است به گونه‌ای تقریبی و معقول وظایف مختلفی را مشخص کرد و چنین تمایز عملی، ابهامات فلسفی کهنی را پیریزی کرده است. تمایز میان خاص و عام، ذات و صفت از قبیل همان ابهامات شبه مادی^{۸۹} هستند که توسط گرامر جمله قراردادی پیریزی شده‌اند که در آن جمله، عبارات قابل تفکیک نقشهای متمایزی بازی می‌کنند.^{۹۰}

استعمال یک عبارت خاص برای تحقق این عمل اول در واقع عبارت است از کاربرد یک عبارت به شیوه اشاره‌ای انحصاری. اکنون درصدد هستیم که به گونه‌ای کلی در مورد قراردادهای کاربرد عبارات بدین شیوه سخن گفته آنها را با قراردادهای کاربرد اسنادی مقایسه کنیم. سپس در دنباله کلام تصویری مختصر از این اظهارات کلی و نیز برخی موارد کاربرد آنها را ارائه خواهم کرد.

به طور کلی آنچه برای ایجاد یک اشاره انحصاری مورد نیاز است، از یک طرف وسیله یا وسایلی است برای نشان دادن آنکه اولاً اشاره انحصاری (توسط متکلم - م) قصد شده، و ثانیاً این اشاره از چه نوعی است؛ و از طرف دیگر وسیله‌ای است برای آنکه بتوان شنونده یا خواننده را برای تشخیص آنچه مورد تکلم است مهیا و توانا کرد. متن اظهار برای تأمین این نتیجه از چنان اهمیتی برخوردار است که مبالغه در آن ممکن نیست. مراد من از «متن»^{۹۱} حداقل زمان، مکان، وضعیت، هویت متکلم، موضوعاتی که مستقیم و بی‌واسطه مورد علاقه است و پیشینه شخصی متکلم و مخاطبان اوست. البته علاوه بر متن، پای قرارداد زبانی نیز در کار است. اما به جز مورد اسامی خاص واقعی^{۹۲} که بعداً بیشتر بدانها خواهم پرداخت، تحقق کم و بیش دقیق شرایط متنی قابل تفکیک، بنابر قرارداد (یا به مفهوم وسیعتر کلمه، به طور منطقی) برای کاربرد اشاره‌ای صحیح عبارات به معنایی که در مورد کاربردهای اسنادی صحیح درست نیست، مورد نیاز است. لازمه کاربرد اسنادی یک عبارت نسبت به شیء معین به طور ساده آن است که باید از نوعی خاص و دارای خصوصیات معینی باشد. و لازمه کاربرد اشاره‌ای یک عبارت نسبت به یک شیء معین چیزی است و رای هر لزومی که ممکن است ناشی از معنای اسنادی عبارت باشد. به عبارت دیگر لازمه آن این است که آن شیء رابطه خاصی با متکلم و متن اظهار پیدا کند. اجازه دهید من این رابطه را «لزوم متنی»^{۹۳} بخوانم. بنابراین به عنوان مثال لازمه متنی مورد محدود کلمه «من» این است که آن شیء معین با متکلم یکی باشد. اما در مورد اغلب عباراتی که کاربرد اشاره‌ای دارند چنین لزومی نمی‌تواند با چنین دقتی تعیین شود. تفاوت تام و کلی میان قراردادهای اشاره و قراردادهای توصیف همان است که قبلاً بدان اشاره شد، یعنی تحقق شرایط کاربرد اسنادی یک عبارت، بخشی از آن چیزی است که با کاربرد آن بیان می‌شود اما تحقق شرایط کاربرد اشاره‌ای یک عبارت هرگز جزئی از آنچه بیان می‌شود نیست زیرا تحقق این شرایط مدلول ضمنی و مقدر (به معنای خاص و مربوط آن) چنین کاربردی است. قراردادهای اشاره یا از نظر دانشمندان منطقی مورد غفلت واقع شده، یا به نادرستی تفسیر شده است. اگر چه مشکل است دلایل این غفلت را به طور خلاصه بازگو کرد اما ملاحظه آنها مشکل نیست. دو مورد از آنها عبارت است از: (۱) اشتغال اکثر منطق‌دانان به تعاریف؛ (۲) اشتغال بعضی منطق‌دانان به نظامهای صوری.

(۱) تعریف به معنای معروف آن، عبارت است از توضیح شرایط اسناد یا کاربرد طبقه‌بندی^{۹۴} یک عبارت. در تعریف هیچ‌کدام از لوازم متنی مورد توجه نیست. به این ترتیب تا آنجا که جستجو برای معنا و تحلیل یک عبارت به عنوان کاوشی برای تعریف تلقی شود، غفلت یا سوء

تفسیر قراردادها و نه اسنادها اجتناب‌ناپذیر است. شاید بهتر است گفته شود (چون نمی‌خواهم قانونی در مورد «معنا»^{۹۵} یا «تحلیل»^{۹۶} وضع کنم) که منطقدانان نتوانسته‌اند دریابند که مشکلات کاربرد وسیعتر از مشکلات معنا و تحلیل است.

(۲) تأثیر اشتغال به ریاضیات و منطق صوری به شکلی واضح و آشکار در مورد لایب‌نیتز و راسل (اگر نخواهیم موارد جدیدتری نشان دهیم) وجود دارد. بنیانگذار حساب، بدون توجه یا هیچ‌گونه اجباری به ایجاد جملات واقعی، با نوعی تعصب، به منطق کاربردی تقرب می‌جوید. طبیعی است که وی تصور کند انواع قرارداد که او با کارآیی آنها در یک زمینه‌آشناسی تنها در صورتی واقعاً کافی است که حداقل یک نفر بتواند، در زمینه‌ای کاملاً متفاوت، چگونگی کفایت آن عبارت حاکمی از واقع را دریابد. بنابراین ما شاهد تلاشی سخت از لایب‌نیتز هستیم در جهت اثبات انحصار در مورد اشارات انحصاری به عنوان مطلبی منطقی به معنای دقیق کلمه، و نیز شاهد تلاش سخت راسل برای انجام همین کار به‌گونه‌ای متفاوت هستیم و هر دو آنها به دنبال دلالت ضمنی بر انحصار و نیز وجود^{۹۷} هستند.^{۹۸}

باید روشن شود تفاوتی که به دنبال پیدا کردن آن هشتم اصولاً میان نقشهای مختلف یا بخشی (از آن نقشها) است که عبارات ممکن است در زبان ایفا کنند نه میان گروههای مختلف عبارات. زیرا بعضی عبارات ممکن است در هر یک از دو نقش ظاهر شوند. بعضی از انواع کلمات که در مورد آنها بحث خواهم کرد غالباً، اگر نگویم منحصرأ، یک نقش اشاره‌ای دارند. چنین سخنی در مورد ضمایر و اسامی خاص عادی، کاملاً واضح و صادق است. بعضی از کلمات نیز می‌توانند به عنوان تمام یا جزئی از عباراتی واقع شوند که غالباً کاربرد اشاره‌ای دارند و نیز به عنوان تمام یا جزئی از عباراتی واقع شوند که غالباً کاربرد طبقه‌ای یا اسنادی دارند. موارد روشن این کلمات عبارت‌اند از: اسامی عام - به تنهایی یا به همراه وجه وصفی -، و مواردی از این کلمات که از وضوح کمتری برخوردارند عبارت‌اند از صفات یا وجوه وصفی به تنهایی. میان عباراتی که قابلیت کاربرد اشاره‌ای دارند با عبارات دیگر در حداقل سه مورد مستقل زیر تفاوت وجود دارد:

(۱) یکی از اختلافات آنها در اندازه وابستگی است که استعمال هر یک از آنها به متن اظهار آنها دارد. در این دامنه کلماتی چون «من» و «آن» در یک طرف (آخرین حد ماکزیمم وابستگی) و عباراتی چون «نویسندهٔ یورلی»^{۹۹} و «هجدهمین پادشاه فرانسه در طرف دیگر قرار گرفته‌اند.

(۲) اختلاف دیگر آنها در درجهٔ «معنای وصفی»^{۱۰۰} آنهاست. مراد من از «معنای وصفی» همان حد قراردادی^{۱۰۱} در کاربرد نسبت به اشیائی از نوع عام معین یا داشتن خصوصیات عام

معین است. در یک طرف این دامنه، نامهای خاصی وجود دارد که معمولاً آنها را در سخنان عادی به کار می‌بریم. چنانکه ممکن است اشخاص، سگها و موتورسیکلتها را هوراس^{۱۰۲} بنامیم. نامهای ساده هیچ معنای وصفی ندارد (مگر مواردی که به خاطر کاربرد آنها به عنوان یک نام، معنایی پیدا کرده باشند). کلمه‌ای مثل «او» کمترین معنای وصفی را داراست ولی بالأخره معنا دارد. عبارت اسمی مثل «میزگرد»^{۱۰۳} بیشترین معنای توصیفی را داراست. یک مورد از کلماتی که دارای حد وسط در این مراتب است عبارات اسمی است که در زبان انگلیسی با حروف بزرگ شروع شده باشد مثل "The Round Table".

۳) آخرین تفاوت آنکه چنین عباراتی را می‌توان به دو دسته زیر تقسیم کرد:

الف: آنهایی که کاربرد اشاره‌ای صحیحشان با برخی قراردادهای اسنادی - اشاره‌ای صورت می‌گیرد.

ب: آنهایی که کاربرد اشاره‌ای صحیحشان با هیچ نوع قراردادی نه از نوع متنی و نه اسنادی صورت نمی‌گیرد بلکه با قراردادهایی که مختص به هر کاربرد خاص (نه هر اظهار خاص) هستند صورت می‌گیرد.

ضمایری (که کمترین معنای توصیفی را دارند) و عبارتهای اسمی (که بیشترین معنای توصیفی را دارند) متعلق به دسته اول هستند. و تقریباً معروفترین نوع اسامی خاص به دومین دسته تعلق دارند. ندانستن نام یک شخص به معنای جهل به زبان او نیست. به همین جهت است که ما از معنای اسامی خاص سخن نمی‌گوییم. (اما این بدان معنا نیست که این اسامی فاقد معنایند) در این دامنه وضعیت متوسط از آن عباراتی است که با حروف بزرگ انگلیسی نوشته می‌شود از قبیل "The Old Pretender"^{۱۰۴}. با این عبارت فقط به مدعی پیر می‌توان اشاره کرد اما شناخت آن مدعی به معنای شناخت یک قرارداد عام نیست بلکه شناخت یک قرارداد خاص و ویژه است.

در مورد عبارتهایی که با شکل «شیء یگانه‌ای که چنین و چنان است»^{۱۰۵} برای اشاره به کار می‌روند، حرف تعریف "the" به همراه چگونگی وقوع آنها در جمله (یعنی اینکه در ابتدای جمله یا به دنبال یک فعل متعدی یا قضیه واقع شوند) علامت آن است که اشاره انحصاری صورت گرفته و اسم یا نام و صفت بعدی به همراه متن اظهار، نشان‌دهنده آن است که چه اشاره انحصاری انجام شده است.

به طور کلی تفاوت عملی میان نامهای عام و صفات آن است که نامهای عام به طور طبیعی و عام برای اشاره به کار می‌روند اما صفات را نمی‌توان بدین شیوه به طور عام یا حتی طبیعی به کار

برد مگر در مواردی که اسمی را توصیف کنند، اگر چه می‌توانند به تنهایی نیز در این مورد به کار روند. و البته این تفاوت عملی چیزی مستقل از توان توصیف مخصوص هر کلمه است. به طور کلی باید توقع ما از توان توصیف اسمی آن باشد که این اسمی ابزاری با کارایی بیشتر برای این وظیفه هستند که نشان‌دهند وقتی اشاره انحصاری به صورت خاص به کار می‌رود کاربرد اشاره‌ای انحصاری (توسط گوینده) قصد شده است. همچنین توقع ما از توان توصیفی کلماتی که به طور طبیعی و عام به کار می‌بریم باید عبارت باشد از انجام اشارت انحصاری برای آنکه توجه خود را به خصوصیات رفتاری برجسته و تقریباً دائمی اشیاء نشان دهیم. این دو توقع غیرمستقل از یکدیگر نیستند و اگر به تفاوت‌های میان نوع عامتر اسمی عام و نوع عامتر صفات توجه کنیم، درخواست یافت که هر دو آنها تحقق یافته‌اند. این تفاوت‌ها از همان نوعی هستند که لاک با زیرکی در دو جا بیان کرده است: یک بار آنجا که می‌گوید: «نبروها»^{۱۰۶} بخش عمده‌ای از تصورات ما را نسبت به اشیاء تشکیل می‌دهند» و بار دیگر جایی است که در مقام مقایسه میان اینهمانی ماهیت واقعی و ماهیت اسمی در مورد تصورات بسیط و عدم اینهمانی و تحول‌پذیری ماهیت اسمی جوهر است. ۱۰۷ «جوهر»^{۱۰۸} خود باج آزردهنده‌ای است که لاک به آگاهی مبهم خویش از تفاوت در رفتار زبانی حاکم و غالب می‌پردازد. این ابهام حتی وقتی که اسم کم‌ویش به رشته‌ای نامعین از صفات گسترش می‌یابد، وجود دارد. راسل همان خطای لاک را با مقداری تفاوت هنگامی مرتکب می‌شود که به استنتاج واقعیت از ترکیب جمله به اندازه‌ای باور پیدا می‌کند که خیال می‌کند تنها با حذف عمل اشاره از زبان می‌تواند از این مشکل فلسفی رهایی یابد. بدین ترتیب او برنامه خویش را برای ابطال خصوصیات منحصر به فرد طراحی کرد؛ در واقع برنامه‌ای برای حذف تمایز کاربرد منطقی که من در اینجا به سختی بر آن تأکید دارم. اقتضای متن برای کاربرد اشاره‌ای ضمیر اشاره را می‌توان با بیشترین دقت در بعضی موارد (مثل «من» و «تو») و تنها با بیشترین ابهام در موارد دیگر (مثل «آن» و «این») بیان کرد. من ترجیح می‌دهم چیز بیشتری در مورد ضمائم نگویم جز آنکه اشاره کنم به علامت دیگری که حاکی از عجز در تشخیص کاربرد اشاره‌ای است و آن عبارت است از اینکه عده‌ای از منطق‌دانان در واقع برای توضیح ماهیت متغیر^{۱۰۹}، جملاتی مثل «او مریض است»^{۱۱۰}، «آن سبز است»^{۱۱۱} را به عنوان نمونه‌هایی از آنچه در زبان عادی مانند تابع جمله‌ای^{۱۱۲} است ارائه کرده‌اند. البته درست است که کلمه «او» ممکن است در موقعیتهای مختلفی برای اشاره به افراد یا حیوانات مختلفی به کار رود اما کلماتی مثل «جان»^{۱۱۳} و عبارت «گره»^{۱۱۴} نیز همین‌طورند. لیکن چیزی که مانع شده منطق‌دانان یا این دو عبارت به عنوان شبه متغیر^{۱۱۵} رفتار کنند در وهله اول عبارت است از

توهمی پرسابقه مبنی بر آنکه اسم از نظر منطقی به فرد خاص تعلق دارد، و در وهله دوم عبارت است از معنای توصیفی عبارت «گره»^{۱۱۶}. اما «او» که قلمرو کاربردی وسیع و توان توصیفی کمی دارد فقط کاربردی از نوع کاربرد کلمات اشاره دارد. همین واقعیت به همراه عجز از اعطای جایگاه اشاره‌ای مناسب به این عبارات (جایگاهی که به روی اسامی خاص منطقی مرسوم بلز نگه داشته‌اند) موجب تلاشهای گمراه‌کننده در توضیح طبیعت متغیر کلماتی از قبیل «او»^{۱۱۷} و «آن»^{۱۱۸} شده است.

گاهی اوقات در مورد اسامی خاص معمولی گفته می‌شود که آنها اساساً کلماتی هستند که هریک برای اشاره به تنها یک فرد به کار می‌روند. چنین چیزی واضح‌البطلان است. بسیاری از اسامی شخصی عادی - اسامی واقعی - به طور صحیح برای اشاره به افراد متعددی به کار می‌روند. یک نام شخصی عادی تقریباً عبارت است از کلمه‌ای که به نحو اشاره‌ای به کار رفته و کاربرد آن توسط هیچ معنای وصفی که آن کلمه ممکن است داشته باشد تعیین نشده و نیز محکوم هیچ یک از قوانین کلی در مورد کاربرد یک عبارت به عنوان عبارت اشاره‌ای (یا حتی بخشی از عبارت اشاره‌ای) مثل «این»، «من» و «the» نیست، اما محکوم قراردادهای ویژه هر مجموعه خاص از کاربرد کلمات در مورد یک شخص مفروض است. نکته مهم آن است که صحت چنین کاربردهایی ناشی از هیچ قانون کلی یا قرارداد کاربرد برای چنین کلماتی نیست. (نامعقولی و دور باطل وقتی به حداعلای خود می‌رسد که بخواهیم با اسامی خاص به منزله وصفهای پنهان به معنای راسلی آن رفتار کنیم. زیرا لازمه اشاره به یک شیء با ذکر نام تنها عبارت است از وجود آن شیء که مورد اشاره قرار گرفته یعنی کسی که به طور قراردادی با آن نام خوانده شده است.) حتی این جنبه از اسامی تنها نمادی است از هدف استعمال آنها. در حال حاضر انتخاب ما از اسامی، تا حدی من‌عندی و تا حدی به ملاحظات اجتماعی و قانونی وابسته است. کاملاً محتمل است که نظام کاملی از اسامی بر مبنای مثلاً تاریخ ولادت یا دسته‌بندی دقیق تفاوت‌های روانشناسانه یا مربوط به ساختمان بدن داشته باشیم. اما موفقیت این چنین سیستمی تماماً بستگی به سهولت نامگذاری به منظور انجام اشارات انحصاری دارد و این نیز خود به تعدد دسته‌بندیهای مورد استفاده و نیز حد و اندازه‌های بستگی دارد که آنها تا بدان درجه، گروه‌بندیهای تصادفی را از گروه‌بندیهای اجتماعی عادی جدا می‌کنند؛ با فرض آنکه این دو شرط در حد کافی وجود داشته باشد. حسن انتخابی که به واسطه متن فراهم می‌آید بقیه کار را انجام خواهد داد و این چنین امری در مورد رسوم نامگذاری فعلی ما وجود دارد. اگر ما چنین سیستمی داشتیم، می‌توانستیم نامها را هم به طور وصفی به کار ببریم (چنانکه در حال حاضر ما

به شکل محدود و تنها با اسامی مشهور چنین می‌کنیم) و هم به طور اشاره‌ای. اما تنها با معیارهایی که ناشی از ملاحظهٔ لوازم عمل اشاره است می‌توان به کفایت هر سیستم نامگذاری دسترسی یافت. از حیث نامگذاری، هیچ نوع دسته‌بندی تنها به سبب خصوصیات مربوط به زبان تولد یا ویژگیهای بدنی، بهتر یا بدتر از دسته‌بندی دیگر نیست.

قبلاً مجموعهٔ شبه اسامی^{۱۱۹} از عبارات اسمی که با حروف بزرگ شروع می‌شوند مثل: "The Glorious Revolution"^{۱۲۰}، "The Great War"^{۱۲۱}، "The Annunciation"^{۱۲۲}، "The Round Table"^{۱۲۳} را ذکر کردم. در حالی که معنای وصفی این عبارات که همراه با حرف تعریف "The" بیان شده‌اند به نقش اشاره‌ای آنها مربوط است، حروف بزرگ نشانهٔ همان انتخاب بیرون از منطبق^{۱۲۴} در کاربرد اشاره‌ای هستند که ویژگی اسامی محض^{۱۲۵} است. چنین عباراتی در متنهای چاپی یا دستنوشته هنگامی یافت می‌شوند که به عضوی از یک مجموعه حوادث یا اشیاء در یک جامعه توجه آشکاری شده باشد. چنین عباراتی، اسامی بالقوه^{۱۲۶} هستند. به دلایلی روشن، یک عبارت ممکن است در این مجموعه داخل و یا خارج از آن باشد. (مثل عبارت The Great War).

پنج

با ملاحظهٔ آنچه گفته شد می‌خواهم سه مطلب ذیل را در مورد کاربردهای اشاره‌ای به اختصار نتیجه بگیرم:

الف) چنین نیست که کلیهٔ کاربردهای اشاره‌ای عبارات مفرد از قبل پاسخگوی پرسش «شما در مورد چه چیز (چه کسی یا کدامین شخص) سخن می‌گویید؟» باشد، بلکه بعضی از آنها یا موجب چنین پرسشی هستند و یا منکر ادعا یا توانایی پاسخ به آن‌اند. برای این مورد می‌توان جملاتی را به عنوان مثال ذکر کرد که چنین آغاز شده‌اند: «مردی به من گفت که...»^{۱۲۷}، «کسی به من گفت که...»^{۱۲۸}. بنابراین باور سنتی (باور راسلی) چنین جملاتی وجودی‌اند اما نه وجودی انحصاری. اما چنین اعتقادی به چند دلیل غلط است. اینکه گفته شود بخشی از آنچه در این نوع جملات اظهار شده آن است که مجموعهٔ مردان یا اشخاص تهی نیست، سخنی به غایت پوچ است. یقیناً این مطلب، به معنا خاص کلمهٔ دلالت که شرح دادیم، در تقدیر است. اما این دلالت تقدیری به همان اندازه انحصار را در شیء خاص مورد اشاره دربردارد که جمله‌ای که با عبارت "The Table" آغاز شود. تفاوت میان کاربرد حرف تعریف معین و غیرمعین تقریباً چنین است. ما از "The" یا در وقتی استفاده می‌کنیم که یک اشارهٔ قبلی انجام شده باشد و حرف The نشان دهد

که همان اشاره انجام شده و یا وقتی از آن استفاده می‌کنیم که اشاره غیر معین قبلی صورت نگرفته ولی از متن (شامل آگاهی فرضی شنونده) انتظار می‌رود که شنونده را قادر سازد تا بگوید چه اشاره‌ای انجام شده است. و از «a» یا وقتی استفاده می‌کنیم که چنین شرایطی تحقق نیافته باشد و یا وقتی استفاده می‌کنیم که علی‌رغم آنکه یک اشاره معین را می‌توان انجام داد ولی ما می‌خواهیم ابهام را در هویت شخص یا شیئی که بدان اشاره می‌کنیم حفظ کنیم. این کاربرد اصلی عباراتی مثل «یک شخص معین» یا «یک کسی» در جایی است که نمی‌توان آن را مبدل کرد به «کسی که شما (شنونده) آن کس را نمی‌شناسید» یا «من (گوینده) نمی‌شناسم»، بلکه می‌توان آن را مبدل کرد به «کسی که من نمی‌خواهم هویت او را فاش کنم».

ب) عبارتهای شناسایی. مراد من از این عنوان عبارتهایی است شبیه به:

(ia) آن مرد همان کس است که در یک روز دو بار در کانال شنا کرد. ۱۲۹

(iia) ناپلئون همان شخصی است که فرمان اعدام دوک انگین را صادر کرد. ۱۳۰

معمایی که درباره این احکام وجود دارد آن است که ظاهراً محمولات دستوری آنها همانند احکام ذیل به نحو مستقیم به موضوع اسناد داده نشده‌اند:

(ib) آن مرد در یک روز دو بار در کانال شنا کرد. ۱۳۱

(iib) ناپلئون فرمان اعدام دوک انگین را صادر کرد. ۱۳۲

اگر کسی برای جلوگیری از بروز عدم تفاوت میان (ia) و (ib) و نیز (iia) و (iib) بگوید: عباراتی که مکملهای گرامری (ia) و (iia) را تشکیل می‌دهند کاربرد اشاره‌ای دارند، در مورد این جملات گرفتار معما می‌شویم. بنابراین ظاهراً ما با دو بار اشاره به یک شخص واحد یا هیچ چیز در مورد او نگفته و حکمی نکرده‌ایم یا او را با خودش مشخص کرده‌ایم و بدین ترتیب یک اینهمانی بی‌مایه ۱۳۳ انجام داده‌ایم. این بی‌مایگی را می‌توان از بین برد. چنین چیزی تنها برای کسانی مطرح می‌شود که فکر کنند که شیء مورد اشاره همان معنای این عبارات است و گمان کنند که موضوع و مکمل این جملات به این دلیل که به یک شیء اشاره می‌کنند، یک معنا دارند. به اعتقاد من تفاوت‌های میان جملات دسته (a) و جملات دسته (b) را می‌توان با ملاحظه تفاوت‌های میان شرایطی که تحت آنها جمله (ia) و شرایطی که در تحت آنها جمله (ib) گفته می‌شود، دریافت. شما در صورتی ممکن است (ia) را به جای (ib) بگویید که بدانید یا معتقد باشید که شنونده شما می‌داند یا اعتقاد دارد کسی در آن کانال دو بار در یک روز شنا کرده است. شما وقتی (ia) را می‌گویید که شنونده خویش را در موضع کسی قرار دهید که می‌پرسد: «چه کسی دو بار در یک روز در کانال شنا کرد؟» (و سؤال‌کننده با این سؤال نمی‌گوید کسی این کار را

انجام داده است، اگر چه این سؤال دارای دلالت تقدیری اینکه شخصی این کار را کرده هست.) چنین جملاتی پاسخهای اینگونه سؤالات هستند. بهتر است آنها را به جای احکام اینهمانی، «احکام شناسایی»^{۱۳۴} بخوانیم. جمله (ia) چیزی کمتر یا بیشتر از جمله (ib) بیان نمی‌کند. اما فقط شما جمله (ia) را به کسی می‌گویید که فرض می‌کنید چیزهایی می‌داند حال آنکه جمله (ib) را به کسی می‌گویید که آن چیزها را نمی‌داند. این در اساس راه حل معمای راسلی درباره «عبارتهای دال بر اشیاء خاص»^{۱۳۵} است که با فعل «هست» به یکدیگر پیوسته‌اند. و این یکی از معماهایی است که راسل مدعی است ثوری و صفهای خاص شایستگی حل آن را دارد.

ج) منطقی موضوعات و محمولات. اکثر آنچه را در مورد کاربرد اشاره‌ای انحصاری عبارت گفتم می‌توان با یک تغییر مناسب به کاربرد اشاره‌ای غیرانحصاری^{۱۳۶} نیز تعمیم داد. منظور از کاربرد اشاره‌ای غیرانحصاری بعضی کاربردهای مشتمل بر "the"، "all the"، "all"، "some"، "some of the" و غیره که پس از آنها یک اسم جمع مقید یا غیرمقید می‌آید و نیز بعضی کاربردهای مشتمل بر "they"، "them"، "those" و نیز ترکیب عطفی چند اسم. عبارات نوع اول به خصوص جالب توجه هستند. تقریباً می‌توان گفت نقد جدید و مرسوم توسط منطق ریاضی در مورد تعلیمات سنتی مثل مربع تقابل و نیز چند شکل از اشکال سنتی قیاس که منتج دانسته شده، بر مبنای عجز معروف در تشخیص معنای خاصی است مشتمل بر اظهارات وجودی که مدلول ضمنی عبارات هستند. قضایای کلی مربع، آنطور که گفته شده، یا دارای تفسیر منفی وجودی است (چنانکه تفسیر قضیه A «موجبه کلیه» آن است که: هیچ X ای نیست که Y نباشد) یا باید با ترکیب عطفی عبارات وجودی مثبت و منفی تفسیر شود. به عنوان مثال تفسیر قضیه A این است که: «Xهایی وجود دارند اما هیچ X ای نیست که Y نباشد.» قضایای (موجبه جزئی) و O (سالبه جزئی) به طور طبیعی دارای تفسیر مثبت وجودی هستند. معلوم است با پذیرش هریک از شقوق فوق، بعضی قوانین سنتی را باید رها کرد؛ چنانکه قیاس ذوالوجهین^{۱۳۷} یک مورد ساختگی است. اگر قضایای این جدول را نه به عنوان جملات وجودی مثبت، نه جملات وجودی منفی و نه جملات وجودی مثبت و منفی تفسیر کنیم بلکه آنها را به عنوان جملاتی تفسیر کنیم که پرسش از کاربرد آنها برای ساختن اظهاراتی درست یا نادرست فقط در صورتی طرح شود که شرایط وجودی برای موضوع آنها تحقق یابد، به این ترتیب تمامی قانونهای سنتی با یکدیگر سازگاری داشته، باقی می‌مانند. و چنین تفسیری بسیار نزدیک به رایجترین کاربرد عباراتی است که با "all" یا "some" آغاز شود و این نزدیکی به مراتب بیشتر از تفسیر برگزیده راسل است، زیرا این عبارات شایعترین کاربرد را برای اشاره دارند. اگر فردی خیالی ذهن و بدن

فرزند موردسؤال قرار گیرد که آیا تمام بچه‌هایش خواب هستند، یقیناً، بر این اساس که فرزند ندارد جواب نخواهد داد: «بله» و نیز به همین دلیل جواب نخواهد داد که: «خیر». از آنجا که او بچه‌ای ندارد، چنین سؤالی مطرح نمی‌شود. این سخنان بدان معنا نیست که من نتوانم جمله «تمام بچه‌های من خواب‌اند» را به قصد اینکه شخصی بفهمد من واقعاً دارای چند بچه هستم و یا به قصد گمراه کردن او در مورد اینکه بچه دارم، به کار ببرم.

همچنین تصدیق به اینکه عبارات مفرد به شکل «شیء یگانه‌ای که چنین و چنان است» گاهی ممکن است با هدف مشابهی به کار رود موجب تضعیف تئوری من نمی‌شود. هیچ قانون ارسطویی یا راسلی، منطق دقیقی برای عبارات زبان عادی ارائه نمی‌کند، چرا که زبان عادی اصلاً منطق دقیقی ندارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشتها:

1. On Referring
2. P.F. Strawson
3. uniquely referring use
4. that, this
5. he, she
6. it
7. singular subject-predicate sentence
8. The greatest French soldier
9. The greatest French soldier died in exile.
10. The Whale struck the ship.
۱۱. مراد همان شیوه اشاره‌ای انحصاری است. - م.
12. The so and so
13. The King of France is wise.
۱۴. در مقام مخاطب. - م.
۱۵. به این ترتیب ثنوی راسل واکنشی ضد رو بکرد ماینونگ است که قائل به عالم تقرری برای اسامی و وصفهای خاص فاقد مصداق بود. - م.
۱۶. این اصل مفاد قانون استحاله از تفاع نقیضین (Bivalence) است. - م.
۱۷. مطرح شده در مقدمات. - م.
18. grammatical subject
19. logical subject
20. existential proposition
21. uniquely existential
22. logical proper names
23. definite descriptions
۲۴. در باب وصفهای خاص. - م.
25. expression
26. sentence
27. a sentence
28. a use of a sentence
29. an utterance of a sentence
30. an expression
31. a use of an expression
32. an utterance of an expression
33. the sentence
34. this sentence
35. a sentence
۳۶. واژه «کاربرد» دو استعمال دیگر دارد، اما مقصود من در اینجا هیچ‌یک از آن دو نیست.

الف) استعمال رایج «کاربرد» (یک واژه خاص، عبارت، جمله) تقریباً مساوی است با «قواعد کاربرد» که آن نیز تقریباً مساوی است با معنا.
 ب) همان استعمال که من در عبارت «کاربرد اشاره‌ای انحصاری یک عبارت» انجام داده‌ام و «کاربرد» در آن تقریباً مساوی است با «شیوه استعمال».

37. "I am hot."

۳۸. توجه شود که جمله (sentence) با قضیه (proposition) تفاوت دارد. - م.
 ۳۹. بلکه باید گفت: کسی که این عبارت را به کار می‌برد، عمل اشاره را انجام می‌دهد. - م.

40. type

۴۱. نشان‌دادن. - م.
 ۴۲. هر دو واژه به معنای اشاره کردن است. - م.
 ۴۳. مقصودم تو هستی. - م.
 ۴۴. این همان است که مقصود من است. - م.
 ۴۵. آنکه مقصود من بود. - م.
 ۴۶. معنای عبارت. - م.
 ۴۷. منظور کاربرد این واژه در عبارت اول است.
 ۴۸. منظور کاربرد واژه mean در عبارت دوم است. - م.

49. The table is covered with books.

۵۰ نویسنده در متن دو واژه entail و imply را به کار برده که اولی به دلالت تقدیری و دومی به استلزام منطقی ترجمه شده است. البته شاید بتوان هر دو را به استلزام ترجمه کرد، اما در اینجا برای جلوگیری از بروز اشتباه میان آن دو چنین کاری انجام نشد. مقصود از دلالت تقدیری یا استلزام ضمنی همان اصل پیش‌فرض (presupposition) است که می‌گوید هر کس جمله‌ای مثل «پادشاه فرانسه عاقل است» را اظهار کند، اعتقاد به وجود موضوع آن دارد. پس این جمله به نحوی دلالت دارد بر جمله «پادشاه فرانسه وجود دارد». نویسنده از این به بعد در موارد مختلف از imply یاد می‌کند و همواره پس از استعمال آن برای اینکه بین آن و استلزام منطقی خلط نشود قیودی چون «به همان معنایی که گفته شد» یا «به معنا خاص» را به کار می‌برد. از این به بعد گاهی در ترجمه imply از استلزام (البته با قیود مذکور) استفاده می‌شود. - م.

51. a spurious use of the sentence

۵۲ البته به نظر می‌رسد انتخاب واژه «ساختگی» حداقل در بعضی استعمالات غیراستاندارد موجب سوء برداشت گردد. لذا من ترجیح می‌دهم این موارد را کاربردهای ثانوی بنامم.

53. genuine use

54. sophisticated romancing and sophisticated fiction

۵۵ افسانه‌های ساده با عبارت «روزی بود روزگاری بود...» آغاز می‌گردد.

56. about

57. Moore

۵۸ Pick Wick یک شخصیت خیالی است. - م.

59. He's not talking about anybody.

۶۰ نگاه کنید به: پاورقی ۱، صفحه ۲۱.

61. the such and such

62. such and such

63. the such and such

۶۴ نگاه کنید به: پاورقی ۱، صفحه ۲۱.

65. the so and so

۶۶. یعنی یک ϕ وجود دارد و غیر از آن ϕ دیگری نیست. - م.

67. The table is covered by books.

68. the table

69. imply

70. the so and so

71. the table

72. the individual I referred to

73. the so and so

74. This is a fine red one.

75. communication

76. explicit or disguised asserction

77. Individual Variables

78. enquiry into meaning and truth

79. Human knowledge

۸۰. علی‌رغم علامت خطری که در عبارت «فرم گرامری گمراه‌کننده» وجود دارد.

81. the referring or identifying task

82. the attributive or descriptive or classificatory or ascriptive task

83. separable expressions

۸۴. من به جملات منطقی توجهی ندارم، زیرا این قبیل جملات نیازی به تغییر براساس آنچه خواهیم گفت ندارند بلکه تنها به تکمیل موارد جزئی احتیاج دارند.

85. the conventional grammatical classification of subject and predicate

۸۶. یعنی اشاره و اسناد. - م.

87. transcendental explanation

88. the identifying and attributive roles

89. pseudo - material shadows

۹۰. این طرز نگارش خاص استراوسون است. - ر. م.

91. context

92. genuine proper names

93. the contextual requirement

94. classificatory use

95. meaning

96. analysis

97. implication for uniqueness and for that of existence

۹۸. توضیح آنکه لایب‌نیتز و راسل هر دو درصدد هستند نشان دهند عبارتهایی که موضوع آنها وصفهای خاص است، در واقع عبارتهای سوررداری هستند که کمیت آنها جزئی است (دارای سور وجودی هستند) و محمول آنها ثابت برای تنها مصداق موضوع است. بنابراین محور اصلی مراد آنها اثبات وجودی بودن چنین عباراتی و نیز منحصر به فرد بودن مصداق موضوع آنهاست. - م.

99. The author of Waverley

100. diecriptive meaning

101. conventional limitation

۱۰۲. Horace یک نام لاتین است.

103. the round table

۱۰۴. فرزند جیمز دوم که مدعی سلطنت در انگلیس بود.

105. the so and so

۱۰۶. مراد از نیرو در نزد لاک، همان توان فرآوردن هر تصور در ذهن است. او این نیرو را «کیفیت ماده‌ای که دربردارنده آن توان است» می‌خواند و لذا میان تصورات و کیفیات فرق می‌گذارد. به عنوان مثال توان گلوله برف در ایجاد تصورات سفید و سرد و گرد در ذهن را کیفیات می‌خواند، ولی احساسات یا ادراکات مطابق با آنها را تصورات می‌نامد. - م.

۱۰۷. لاک در مورد الفاظ عام و چگونگی دستیابی به آنها و نیز تفاوت میان ماهیت واقعی و اسمی و همچنین اینهمانی و این نه آتی بحثهای مفصلی دارد که متن ناظر بدانهاست. - م.

108. substance

109. the nature of a variable

110. He is sick.

111. It is grech.

112. a sentential function

113. John

114. the cat

115. quasi - variables

116. cat

117. he, she

118. it

119. quasi names



۱۲۰. انقلاب باشکوه.

۱۲۱. جنگ بزرگ.

۱۲۲. اعلان.

۱۲۳. میزگرد.

124. extra - logical selectiviting

125. pure - names

126. embryonic phrases

127. A man told me that ...

128. Some one told me that ...

129. That is the man who swam the channel twice on one day.

130. Napoleon was the man who ordered the execution of the Duc d'Enghien.

131. That man swam the channel twice in one day.

132. Napoleon ordered the execution of the Duc d'Enghien.

133. trivial identing

134. identification - statement

135. denoting phrase

136. none uniquely referring use

137. the dilemma

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعات فریښی
پرتال جامع علوم انسانی